

شرح انقلاب ضد سلطنتی و وقایع و پیش زمینه ها

@Sedaye_Ghiam



انقلاب ضد سلطنتی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی (۱۱ فوریه ۱۹۷۹ میلادی) با قیام مردم ایران علیه حکومت پهلوی به پیروزی رسید و طی آن نظام شاهنشاهی سرنگون شد. سازمان مجاهدین خلق، چریک‌های فدایی خلق ایران و مبارزان دیگر در به ثمر رسیدن انقلاب ضدسلطنتی نقشی فعال داشتند. با این حال روح‌الله خمینی پس از انقلاب ضدسلطنتی با در دست گرفتن قدرت در ایران، استبداد دیگری را با سرکوب تمامی جریان‌های سیاسی و دگراندیشان شکل داد و رژیم ولایت فقیه را که یک دیکتاتوری مذهبی بود جایگزین دیکتاتوری سلطنتی ساخت.

ریشه‌های انقلاب ضدسلطنتی را می‌توان در مبارزات آزادی‌خواهانه از دوران مشروطه جستجو کرد. جنبش مشروطه با رهبری بورژوازی ملی علیه دربار فتودال قاجار و سپس دربار پهلوی ایجاد شده بود، اما نتوانست اهداف خود را محقق کند. بورژوازی ملی در ایران با کودتای رضاخان و حمایت انگلستان تضعیف شد و اجازه‌ی رشد نیافت.

در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ در حالی که دولت‌های استعماری در اروپا درگیر جنگ جهانی دوم و تبعات آن بودند و حکومت نوپای محمدرضا پهلوی هنوز نتوانسته بود سلطه‌ی خود را در ایران تحکیم بخشد، آزادی نسبی احزاب و فعالیت سیاسی در ایران ایجاد شد. در همین دوران بود که حکومت مردمی دکتر مصدق در ایران به قدرت رسید. با کودتای محمدرضا پهلوی با حمایت دولت‌های استعماری علیه دولت مصدق آخرین بقایای بورژوازی ملی در ایران از میان رفت و به مدت ۲۵ سال دیکتاتوری سلطنتی بر ایران حاکم شد. بسیاری از مردم در حاشیه‌ی شهرهای کوچک و بزرگ در فقر و بیکاری به سر می‌بردند. در دوران حکومت محمدرضا پهلوی، آزادی احزاب و آزادی بیان وجود نداشت و سانسور کتاب‌ها و روزنامه‌ها و سرکوب روشنفکران و دگراندیشان همواره به نارضایتی عمومی دامن می‌زد.

سال ۱۳۴۲ در ایران به گورستان رفرمیسم مشهور است. با سرکوب خونین تظاهرات مردم و دستگیری تمامی فعالان و اعضای احزابی که فعالیت مسالمت‌آمیز و پارلمانتاریستی داشتند، امکان مبارزه‌ی سیاسی از میان رفت. پس از آن بود که سازمان‌هایی با مشی مسلحانه چون سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریک‌های فدایی تأسیس شدند که در سال‌های بعد عملیات مسلحانه بسیاری را علیه شاه انجام دادند. همچنین تعداد قابل توجهی از آنان زیر شکنجه، یا در جوخه‌های اعدام یا صحنه‌ی عملیات جان باختند. در سال ۱۳۵۶ جیمی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا که تهدید سرنگونی حکومت سلطنتی به دست نیروهای انقلابی را درک کرده بود، شاه را وادار به اجرای «سیاست حقوق بشر» کرد تا بتواند از رادیکال شدن جنبش جلوگیری کند. این سیاست به دلیل شدت نارضایتی توده‌های مردم از حکومت سلطنتی بی‌نتیجه ماند و گشایش نسبی سیاسی منجر به افزایش اعتراضات و شکسته شدن طلسم اختناق شد. دولت‌های آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان که از نجات حکومت سلطنتی ناامید شده بودند در کنفرانس گوادلوپ تصمیم گرفتند زمینه‌ی یک تغییر آرام را در ایران فراهم کنند تا با حفظ منافع خود در ایران از روی کار آمدن نیروهای انقلابی جلوگیری نمایند. آن‌ها طی مذاکراتی با خمینی که در نوفل لوشاتو به سر می‌برد با گرفتن تضمین‌هایی از وی، زمینه‌ی حضور او را در ایران فراهم ساختند و شاه را از ایران فراخواندند. سرانجام توده‌های ناراضی با تظاهرات گسترده در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ حکومت محمدرضا پهلوی را سرنگون کردند.

پیشینه تاریخی انقلاب ضدسلطنتی

بسیاری معتقدند که برای شناخت علل انقلاب ۱۳۵۷ ایران باید به گذشته برگشت و این علت‌ها را از کمی دورتر یعنی از جنبش ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بررسی کرد تا بتوان تصویر روشن و واضحی از وقوع انقلاب ضدسلطنتی به دست آورد.

جنبش ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

در دوران بعد از جنگ جهانی دوم و خلع رضا شاه از سلطنت و در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ یک فضای باز سیاسی در ایران پدید آمد که راه را برای بسیاری جنبش‌های سیاسی و اجتماعی باز کرد، که در رأس آنها جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران قرار داشت. این جنبش به رهبری دکتر محمد مصدق که خود نماینده‌ی مجلس شورای ملی و رییس کمیسیون نفت مجلس بود پیروز شد. زمره‌های این جنبش از سال ۱۳۲۸ شروع شده بود. دکتر حسین فاطمی از مؤسسين جبهه‌ی ملی ایران وقتی مذاکرات مربوط به لایحه‌ی نفت در مجلس به بن‌بست رسید، پیشنهاد ملی کردن نفت را به مصدق داد و مبارزه برای محقق کردن آن شروع شد. خود مصدق در این رابطه گفت: «اگر ملی شدن صنعت نفت خدمت بزرگی است که به مملکت شده، باید از آن کسی که اول این را پیشنهاد کرد، سپاسگزاری نمود و آن کس، شهید راه وطن، دکتر حسین فاطمی است».[۱]

مصدق سرانجام در تاریخ ۲۹ اسفند سال ۱۳۲۹ قانون ملی شدن صنعت نفت را از تصویب مجلس سنا گذراند و کم‌تر از ۴۰ روز بعد، قانون خلع ید از شرکت انگلیسی را نیز به تصویب رساند. مصدق اقدامات خود را با حمایت توده‌های مردم و تظاهرات و اعتصابات گسترده‌ی نفت‌گران خوزستان به پیش می‌برد. چنین بود که در اردیبهشت ۱۳۳۰ نخست‌وزیری مصدق به مجلس و رژیم شاه تحمیل شد. اما اقدامات ملی و مردمی دکتر مصدق به مذاق دربار و استعمار انگلیس خوش نیامد، از همین رو شروع به توطئه علیه دکتر مصدق کردند.[۲]

دولت انگلیس کشتی‌های جنگی‌اش را برای جلوگیری از صادرات نفت ایران اعزام کرد[۳] و دولت مصدق را تحت مزیقه‌ی شدید مالی قرار داد. از طرف دیگر از دولت ایران به دادگاه لاهه شکایت کرد. دکتر مصدق شخصا در این دادگاه حضور پیدا کرد و دادگاه را فاقد صلاحیت برای رسیدگی به این دعوا دانست و در نهایت در این دعوی حقوقی پیروز شد. این یک ضربه به سیاست انگلیس بود. از طرفی مصدق برای کوتاه کردن دست شاه و دربار و خنثی ساختن توطئه‌های استعمار از یک سو و پیش بردن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی از سوی دیگر، خواستار آن شد که پست وزارت جنگ را که تا آن زمان در دست شاه بود و همواره از آن به عنوان ابزار اعمال فشار علیه جنبش ضداستعماری مردم استفاده می‌کرد بر عهده بگیرد و اعلام کرد که در

صورت تن ندادن شاه به این شرط، از نخست‌وزیری استعفا خواهد داد. شاه که سلطنت خود را در خطر می‌دید، شدیداً با سپردن وزارت جنگ به مصدق مخالفت کرد.

دکتر مصدق در روز ۲۵ تیر ۱۳۳۱، از نخست‌وزیری استعفا داد. با استعفای مصدق، شاه فرصت را غنیمت شمرده و قوام‌السلطنه، کهنه‌کارترین مهره‌ی رژیم فئودالی و دربار استعماری را به نخست‌وزیری برگزید. قوام طی اعلامیه‌ای هرگونه مخالفت با دولت را ممنوع و مردم را تهدید به سرکوب و ارتش و شهربانی را در خیابان‌ها مستقر کرد. این گونه اقدامات و تهدیدات قوام نتیجه‌بخش نبود. موج اعتراضات توده‌ای علیه انتصاب قوام به نخست‌وزیری از تهران و سایر نقاط کشور برخاست. سرانجام صبح روز سی‌ام تیرماه سال ۱۳۳۱، مردم تهران به خیابان‌ها ریختند. انبوه مردم با فریادها و شعارهای "یا مرگ یا مصدق"، "مصدق پیروز است"، "مرگ بر قوام"، با نیروهای ارتش و شهربانی به مقابله برخاستند. قیام مردمی با شدت و حدت ادامه پیدا کرد و سرانجام پس از کشته و مجروح شدن قریب به ۸۰۰ نفر از مردم تهران، شاه فرمان نخست‌وزیری قوام را لغو کرد و به خواسته‌های دکتر مصدق گردن گذاشت.[۴]

در نهایت انگلیسی‌ها به این نتیجه رسیدند که باید دولت مصدق را ساقط کنند و در این راه آمریکا را نیز با این استدلال که ادامه‌ی حکومت مصدق، ایران را در آغوش کمونیسم قرار خواهد داد با خود همراه کردند. فرماندهی عملیات کودتا به عهده کریمت روزولت مدیر بخش خاورمیانه‌ی سیا بود. آن‌ها ابتدا در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ اقدام به کودتا کردند که با لو رفتن کودتا ناکام ماند ولی در نهایت در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با هدایت سازمان سیا و ایتلیجنس سرویس و مشارکت ایادی دربار به خصوص اشرف پهلوی خواهر دوقلوی شاه و نظامیان وابسته به شاه و در رأس آن‌ها سرلشگر فضل‌الله زاهدی و روحانیون از جمله کاشانی و اراذل و اوباشی مانند شعبان جعفری معروف به «شعبان بی‌مخ» کودتا انجام شد و دولت مصدق سرنگون گردید.[۵]

چندی بعد دکتر مصدق دستگیر و در دادگاه نظامی به حبس و تبعید محکوم شد. روز ششم اسفند ۱۳۳۲ دکتر حسین فاطمی نیز دستگیر شد و روز ۱۹ آبان ۱۳۳۳ در حالی که ۴۰ درجه تب داشت، با برانکارده به پای جوخه‌ی اعدام برده شد.[۶]

انقلاب سفید شاه

انقلاب سفید گذار از یک وضعیت نیمه‌فئودالی به بورژوازی کمپرادور (وابسته) بود. از سویی می‌توان این انقلاب را نقطه‌ی عطف چرخش شاه از استعمار انگلیس به سمت آمریکا دانست. انقلاب سفید و چرخش از یک بافت روستایی به سمت بافت شهری و بورژوایی، ایران را از سویی برای سرمایه‌گذاران آمریکایی مساعد می‌کرد و از سوی دیگر زمینه‌ی یک انقلاب سرخ را که آمریکا از آن بیم داشت از میان می‌برد. انقلاب‌های

سوسیالیستی در آن زمان، همواره با شعار تقسیم اراضی و استراتژی مبارزه از روستا در کشورهای مختلف توانسته بودند پیروزی‌هایی کسب نمایند.

شاه در دهه‌ی نخست بعد از کودتای ۱۳۳۲ قدرت خود را تثبیت کرد و رهبران کودتا را به مناصب کلیدی گمارد. با کمک سیا، اف.بی.آی و موساد، ساواک را تشکیل داد. احزابی مانند حزب توده و جریان‌هایی مثل جبهه‌ی ملی را تار و مار کرد. مثلا حزب ایران ستون اصلی تشکیل دهنده‌ی جبهه ملی را در سال ۱۳۳۶ منحل کرد. با تشکیل کنسرسیوم نفت متشکل از غول‌های بزرگ نفتی دنیا عملاً جنبش ملی شدن نفت را ساقط کرد. ساواک با گسترش شبکه‌های خود توانست افرادی را که به دانشگاه‌ها و ادارات و کارخانه‌های عظیم دولتی وارد می‌شدند، به طور کامل بازرسی و تفتیش می‌کرد، با طبقه‌ی روشنفکر و کارگر برخوردی قاطع داشت و عملاً دیکتاتوری همه جانبه‌ای را بر جامعه حاکم کرده بود. از طرفی نفوذ خانواده‌های اشرافی زمین‌دار روز به روز بیش‌تر می‌شد به طوری که نسبت نمایندگان مجلس زمین‌دار از ۴۹ درصد در دوره‌ی هفدهم ۱۳۳۱-۱۳۳۲ به ۵۱ درصد در دوره‌ی نوزدهم ۱۳۳۹-۱۳۳۵ رسید.

شاه برای اجرای برنامه‌های بلند پروازانه‌ی خود و تامین هزینه‌های نظامی، ایران را زیر بار کمرشکن وام‌های هنگفت خارجی برد که باعث ایجاد بحران اقتصادی شد. این بحران در سال ۱۳۳۹ به اوج خود رسید. به علت وام‌های سنگین اندوخته‌های خارجی کشور خالی شد و ایران محتاج دریافت وام از صندوق بین‌المللی پول و آمریکا شد. دولت آمریکا به ریاست جمهوری کندی که سیاستش برای مهار انقلابات اجتماعی وارد کردن اصلاحات لیبرالی در حکومت‌های دیکتاتوری بود شرط کمک خود را وارد کردن لیبرال‌ها در ساختار حکومت ایران قرار داد. مجموع این عوامل رژیم را بی‌ثبات کرد. اعتصابات و اعتراضات گسترده‌ای شروع شد که بعضاً به درگیری‌های خونینی انجامید. [۷]

شاه تحت این شرایط و فشار از طرف آمریکا، علی‌امینی را به نخست‌وزیری برگزید. امینی اصلاحات مد نظر آمریکا را که اصلاحات ارضی در راس آن بود در دستور کار خود قرار داد. در این بین شاه که بیم آن داشت اصلاحات سیاسی و اقتصادی موقعیت او را تحت تاثیر قرار دهد، آمریکایی‌ها را قانع کرد که اصلاحات را خود به دست بگیرد و دولت امینی بعد از چهارده ماه برکنار شد و علم‌جای او را گرفت و نهایتاً برنامه‌ی اصلاحات ارضی به اجرا درآمد. ابتدا در ۱۹ دی ۱۳۴۱ کنگره‌ی ملی کشاورزان تشکیل شد و شاه برنامه‌ی اصلاحات ارضی خود را در آن‌جا اعلام کرد. در ۶ بهمن ۱۳۴۱ شاه برای مشروعیت بخشیدن به برنامه‌ی خود آن را با نام انقلاب سفید با ۶ اصل به فراندوم گذاشت. در واقع شاه رهبری دوران گذار از حکومتی نیمه‌فئودالی به

حکومت بورژوازی کمپرادور را خود به دست گرفت و با این کار با یک پایه کردن حکومت خود، هر چه بیش تر پایه‌های دیکتاتوری سلطنتی را محکم تر کرد.

بیهودگی این تلاش‌ها در خرداد سال ۴۲ آشکار شد، وقتی که توده‌ی مردم به خیابان‌ها ریختند و دست به اعتراض زدند.

قیام ۱۵ خرداد گورستان رفرمیسم

مخالفان اصلی برنامه‌های شاه دو گروه اصلی قدرتمند بودند، یکی جبهه‌ی ملی و دیگری طبقه‌ی مذهبی و متحدانشان در بازار. جبهه‌ی ملی طی اعلامیه‌ای انقلاب سفید را «بازگشت به استبداد» دانست. روحانیون نیز مخالف افزایش قدرت شاه، اصلاحات اراضی و اعطای حقوق مدنی به زنان بودند. در نیمه‌ی ۱۵ خرداد با فراخوان جبهه‌ی ملی و تشکل‌های اصناف و بازاریان مردم به خیابان‌ها ریختند. قیام خرداد ۴۲ سه روز به طول انجامید و نه تنها تهران و قم بلکه اصفهان، شیراز، مشهد و تبریز را نیز در بر گرفت. در نهایت شاه این قیام را در ۱۵ خرداد با وارد کردن نیروی نظامی به طرز خونینی سرکوب کرد که صدها و شاید هزاران کشته و مجروح بر جای گذاشت.

طی وقایع مربوط به این اعتراضات بود که خمینی که در آن زمان شصت و چهار ساله بود و هیچ سابقه‌ی مبارزاتی نداشت و برعکس در کنار کاشانی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حمایت کرده بود، ظاهر شد و سخنرانی‌هایی را در اعتراض به انقلاب سفید ایراد کرد. به قول آبراهامیان در کتاب «ایران بین دو انقلاب» خمینی در آن سال‌ها به هیچ وجه به دنبال از بین رفتن سلطنت نبود و در واقع شاه را برای امکان باقی ماندن در قدرت نصیحت می‌کرد.

پس از این واقعه که قیام ۱۵ خرداد نام گرفت، رهبران جبهه‌ی ملی دستگیر، نهضت آزادی منحل و خمینی به ترکیه تبعید شد که پس از چندی از آن‌جا به عراق رفت. در واقع بعد از این واقعه، سرفصلی در تاریخ مبارزات مردم ایران رقم خورد و هرگونه امید به اصلاحات در نظام سلطنتی از بین رفت. به همین خاطر شیوه‌های احزاب سنتی مخالف شاه که در صدد اصلاح این نظام بودند نیز به گور سپرده شد و در واقع این سرفصل به گورستان رفرمیسم معروف شد.

پیدایش سازمان‌های انقلابی بعد از سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۴۲

بعد از سال ۱۳۴۲ و مشخصاً سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد، دیگر شیوه‌های اصلاح طلبانه برای تغییر در ساختار نظام دیکتاتوری سلطنتی جواب گو نبود و به تبع آن احزابی هم که با این خط مشی تأسیس شده بودند کارایی

نداشتند. شاه عملاً حکومت خودکامه‌ی خود را تثبیت کرده بود و اجازه‌ی فعالیت به هیچ جریان سیاسی مخالفی را نمی‌داد.

در این شرایط بود که تعدادی از جوانان که به دنبال راهی برای اصلاح امور جامعه بودند، پس از مطالعاتی در تاریخ ایران و تاریخ انقلابات جهان به تشکیل سازمان‌هایی انقلابی مبادرت کردند که اصلی‌ترین آن‌ها سازمان مجاهدین خلق ایران و چریک‌های فدایی خلق ایران بودند. این گروه‌ها راه مبارزه با دیکتاتوری شاه را مبارزه‌ی مسلحانه و قهرآمیز دانسته و به مبارزه‌ی حرفه‌ای روی آوردند. بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین ایران محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و علی‌اصغر بدیع‌زادگان بودند که قبل از تشکیل سازمان مجاهدین در نهضت آزادی فعالیت داشتند. حنیف‌نژاد و یارانش در ۱۵ شهریور ۱۳۴۴ سازمان مجاهدین را تشکیل دادند. این سازمان طی مدت ۶ سال فعالیت مخفی که تا آن موقع در ایران بی‌سابقه بود به جذب نیرو و مطالعه و تربیت کادرها و تدوین ایدئولوژی و استراتژی و آماده‌سازی خود برای آغاز مبارزه‌ی مسلحانه پرداخت. در شهریور ۱۳۵۰ ضربه‌ی گسترده‌ی ساواک به سازمان مجاهدین باعث دستگیری تمامی کادر مرکزی و عمده اعضای سازمان شد و در سال‌های بعد بنیان‌گذاران سازمان و اکثر مرکزیت سازمان مجاهدین اعدام شدند. در نهایت اعضای باقی مانده‌ی سازمان از جمله رهبر آنان مسعود رجوی در نیمه دوم سال ۱۳۵۷ و با بالا گرفتن تظاهرات مردمی و نزدیکی سرنگونی حکومت شاه از زندان آزاد شدند.

گروه دیگر سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران نام داشت که از ترکیب دو گروه یکی به رهبری بیژن جزنی و حسن ضیاظرفی و دیگری به رهبری مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان تشکیل شد. چریک‌های فدایی خلق با حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل در بهمن ۱۳۴۹ در شمال ایران اعلام موجودیت کردند. این عملیات در واقع سرآغاز جنگ چریکی در تاریخ انقلاب ضدسلطنتی است.

ورود سازمان‌های چریکی به صحنه‌ی مبارزات مردم ایران روح تازه‌ای در جامعه‌ی خموده و دیکتاتوری‌زده‌ی ایران دمید. قشر جوان به خصوص در دانشگاه‌ها به سمت گروه‌های انقلابی متمایل شدند و دانشگاه اصلی‌ترین محل جذب نیرو برای این سازمان‌های انقلابی بود. از طرفی بسیاری از بازاریان مخالف شاه تامین‌کننده‌ی مالی این سازمان‌ها به خصوص سازمان مجاهدین خلق ایران بودند.

در زندان جبهه‌ای در مبارزه با شاه شکل گرفت و در واقع با ورود مجاهدین و فداییان به زندان آن‌جا نیز به سنگر مبارزه با دیکتاتوری تبدیل شد، در حالی که قبلاً زندان برای اعضای احزاب سنتی پایان مبارزه و محلی برای گذراندن دوران محکومیت بود.

ورود سازمان‌های انقلابی به صحنه مبارزه‌ی اجتماعی مردم ایران سرفصلی است که حامیان غربی شاه به خصوص آمریکا را وادار به تجدید نظر در مورد سیاست‌های خود در ایران کرد، چرا که خطر یک انقلاب رادیکال اجتماعی را قریب‌الوقوع دیدند. در واقع سازمان‌های انقلابی و فداکاری‌های آن‌ها بود که زمینه‌ساز اتفاقات سرنوشت‌ساز بعدی شد و حامیان خارجی شاه را بر آن داشت که برای جلوگیری از یک انقلاب قهرآمیز و از دست رفتن ایران به عنوان اصلی‌ترین پایگاه خود در منطقه، به فکر چاره بیفتند که این خود پیش‌درآمد شکستن طلسم اختناق و طلسم شکست‌ناپذیری دیکتاتوری بود که با به میدان آمدن توده‌ی مردم در سال‌های پایانی حکومت پهلوی باعث سرنگونی نظام شاهنشاهی شد.

وقایع سال ۱۳۵۷ و سرنگونی نظام شاهنشاهی

بعد از روی کار آمدن کارتر در آمریکا و سیاست حقوق بشر او که برای مهار جنبش‌های اجتماعی در کشورهای جهان سوم بود، تحت فشار آمریکا شاه مجبور شد که فشار سرکوب به خصوص در زندان‌ها را کم کند. همین‌طور رژیم شاه از طرف سازمان‌های حقوق بشری مانند عفو بین‌الملل و یا کمیسیون بین‌المللی قضات در ژنو و کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر سازمان ملل متحد تحت فشار بود و همین باعث ایجاد یک فضای باز برای فعالیت‌های سیاسی شد. در این دوران یکی از عوامل مؤثر در نارضایتی مردم عامل اقتصادی بود چرا که اقتصاد ایران در این سال‌ها دچار تورم شدیدی شد که در نتیجه سیاست‌های غلط اقتصادی شاه و فساد اقتصادی و اداری فزاینده بود، اما شاه برای مهار این بحران به سرکوب تجار و بازاریان و فروشندگان خرده‌پا روی آورد. این اوضاع و احوال بحرانی تنها به یک جرعه نیاز داشت که آن هم طی سلسله رخدادهایی در آبان ۵۶ فراهم شد. در سال ۱۳۵۶ سلسله تظاهراتی در سراسر ایران شکل گرفت که سرآغاز آن از قم بود. در ۱۹ دی ۱۳۵۷ مردم قم دست به یک تظاهرات علیه حکومت شاه زدند که نیروهای شاه آن را سرکوب کرده و به خاک و خون کشیدند. در ادامه و در روز چهارم بزرگداشت کشته‌شدگان قم، مردم در تبریز به خیابان‌ها ریختند و همین‌طور این تظاهرات ادامه داشت و هر بار چهارم کشته‌شدگان به تظاهرات بر علیه حکومت شاه تبدیل می‌شد. در سال ۱۳۵۷ هم این تظاهرات ادامه داشت تا این که در ۱۷ شهریور این سال تظاهرات مردم تهران در میدان ژاله به خاک و خون کشیده شد و حکومت نظامی به اجرا درآمد. در ادامه با تشدید بحران، اعتراضات هم‌گسترش می‌یافت. شاه در ۹ دی ۱۳۵۷ بختیار را به نخست‌وزیری برگزید و خود در ۲۶ دی کشور را ترک کرد. خمینی که در ماه‌های پیش از آن، از عراق به پاریس رفته بود و در پاریس مشغول مذاکره با قدرت‌های غربی برای انتقال قدرت بود، در ۱۲ بهمن به ایران آمد و در نهایت در ۲۲ بهمن با تلاش مردم و نیروهای انقلابی مانند

مجاهدین و فدایی‌ها و آزاد کردن تمامی مراکز سرکوب و زندان‌ها و پادگان‌ها و مراکز کلانتری و رادیو تلویزیون حکومتی و اعلام بی‌طرفی ارتش در دعوی دولت بختیار و مردم، انقلاب ضدسلطنتی پیروز شد.

وقایع مهم در جریان انقلاب ۵۷ (گاه‌شمار انقلاب)

شروع تظاهرات سلسله‌وار از آبان ۱۳۵۶ با توجه با اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران یعنی وجود فساد اقتصادی گسترده در دستگاه حاکم و هم‌چنین تورم فزاینده و حاکم شدن دیکتاتوری تمام‌عیار شاه پس از سال ۱۳۴۲ و بسته شدن تمام راه‌های ارتباطی بین طبقه‌ی حاکم و مردم، اوضاع اجتماعی در ایران به خصوص در سال‌های بعد از ۱۳۵۰ روز به روز به سمت یک بحران حرکت می‌کرد و همان طور که مشخص شد، فشارهای بیرونی بر حکومت شاه برای رعایت حقوق بشر و فشار روزافزون اقشار اجتماعی مختلف برای کسب آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، ایران را به انبار باروتی بدل کرده بود که برای انفجار نیازمند یک جرقه بود.

این جرقه در پی چند اتفاق در پاییز و زمستان ۱۳۵۶ زده شد. ابتدا در ۲۸ آبان ۵۶ پس از برگزاری ۹ جلسه شب شعر آرام کانون نویسندگان در باشگاه انجمن ایران و آلمان و دانشگاه آریامهر (شریف) پلیس جلسه‌ی دهم را که ۱۰۰۰۰ دانشجوی در آن حضور داشتند بر هم زد. به دنبال این اتفاق جمعیت خشمگین به خیابان‌ها ریختند و شعارهای ضد رژیم سر دادند، که در اثر حمله‌ی نیروهای پلیس به آنان، تعدادی کشته و زخمی و عده‌ای نیز دستگیر شدند. در ده روز بعد از این واقعه تهران شاهد برگزاری تظاهرات وسیع‌تر دانشجویی و تعطیلی دانشگاه‌های اصلی شهر بود. هم‌چنین در طول هفته‌ی بعد به مناسبت روز ۱۶ آذر (روز دانشجویان دانشگاه‌های مهم کشور دست به اعتصاب زدند. از سوی دیگر دستگیرشدگان ناآرامی‌های قبلی بعد از محاکمه‌های کوتاه در دادگاه‌های مدنی آزاد شدند که این نشانه‌ی طلسم شکستگی دیکتاتوری رژیم شاه بود. [۸]

واقعه‌ی بعدی انتشار مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات ۱۷ دی ۱۳۵۶ بود که در آن به روحانیون ضد رژیم تحت عنوان «مرتجعین سیاه» توهین شده بود و طی این مقاله، آنان به همکاری با کمونیست‌های بین‌المللی برای از بین بردن دستاوردهای انقلاب سفید متهم شده بودند. در این مقاله به شخص خمینی نیز توهین شده بود. در پی انتشار این مقاله مردم قم به خصوص طلاب به خیابان ریختند و بازار و حوزه‌ی علمیه تعطیل شد. این تظاهرات به درگیری با پلیس انجامید و در اثر آن تعدادی کشته و مجروح شدند. چهلمین روز کشتار مردم قم ۲۹ بهمن ۵۶ بود که طی آن در شهرهای اصلی و بزرگ تظاهرات آرامی برگزار شد ولی در تبریز تظاهرات به خشونت کشیده شد و مردم با حمله به مراکز سرکوب بیشتر نقاط شهر را در دست گرفتند. قیام تبریز ۲ روز طول کشید تا

این که حکومت با توسل به نیروهای کمکی ارتش و تانک و هلیکوپتر جنگی آن را سرکوب کرد. رهبران مذهبی و جبهه‌ی ملی از مردم خواستند چهلم شهدای تبریز را گرامی بدارند. دهم فروردین ۵۷ چهلم شهدای تبریز بود که طی آن و دو روز پس از آن اکثر بازارها و دانشگاه‌ها تعطیل شد و مراسم باشکوهی در ۵۵ شهر برگزار گردید. تظاهرات در تهران، یزد، اصفهان، بابل و جهرم به خشونت کشید و به خصوص در یزد شدیدترین درگیری‌ها روی داد. پلیس مردم را گلوله‌باران کرد و تعداد زیادی از مردم کشته شدند. در سومین روز ناآرامی‌ها شاه مانور نیروی دریایی را نیمه تمام گذاشت و خود شخصا فرماندهی پلیس ضد شورش را به عهده گرفت. مراسم چهلم بعدی نوزدهم اردیبهشت ۵۷ بود. در بسیاری از شهرها مراسم یادبود برگزار شد و این بار این مراسم در حدود ۲۴ شهر به خشونت کشید. شاه در تهران به ۲۰۰۰ نیروی مسلح دستور داد بازار را محاصره کرده و برای برهم زدن گردهمایی از گاز اشک‌آور استفاده کنند. درگیری‌ها در قم ۱۰ ساعت طول کشید و وقتی مردم به خانه آیت‌الله شریعتمداری پناه بردند نیروهای مسلح داخل خانه شده ۲ طلبه را کشتند. در ظاهر این تظاهرات سرکوب شد ولی واضح بود که در پیکره‌ی رژیم پهلوی شکافی عمیق پدیدار گشته است. [۹]

آبان ماه ۱۳۵۶ شاه برای دیدار با کارتر به آمریکا رفت. او اکنون نیازمند جلب حمایت کارتر و تثبیت موقعیت خود در رابطه با سیاست جدید دولت آمریکا و ادامه‌ی روند تحولات در داخل کشور بود. پس از بازگشت از آمریکا، شاه طی نطقی اعلام کرد که تصمیم گرفته به مردم ایران آزادی بدهد: «...در کشور ما هم که با اجرای انقلاب شاه و مردم، ملت ایران به تدریج باسواد شده و می‌شوند، باید روش اداره مملکت تغییر کند و به تدریج مردم عادت کنند که در امور کشور دخالت بیشتری داشته باشند. این است که تصمیم گرفته‌ایم به مردم آزادی داده شود...»

پس از سفر شاه به آمریکا و اعلام پایبندی وی به سیاست حقوق بشر و روند آزادی‌ها، موج جدیدی از سیاست‌مداران محافظه‌کار، به جنبش دموکراتیک ضدشاه پیوستند. از جمله باید از ورود عناصر سابق جبهه‌ی ملی، نهضت آزادی و برخی از دیگر ملی‌گرایان به صفوف جنبش دموکراتیک نام برد. در آذر ماه سال ۵۶، بازرگان به اتفاق چند تن دیگر «جمعیت طرفداران آزادی و حقوق بشر» را تأسیس کردند. این جمعیت در اولین موضع‌گیری خود، خواستار آزادی زندانیان سیاسی شد. اکنون در کنار صف «مرگ بر شاه» صف ملایم دیگری نیز به آرامی شکل می‌گرفت. درست در چنین موقعیتی بود که بالاخره خمینی هم وارد شد.

از نظر خمینی نیز که تیزهوش‌ترین آخوند دوران بود، مناسب‌ترین و کم‌خطرترین زمان، پس از بازگشت شاه از آمریکا و اعلام وفاداریش به سیاست حقوق بشر تشخیص داده شد. خمینی به علاوه، یک قدم دورتر را نیز در

رابطه با موقعیت خودش می‌توانست ببیند. او دیگر هیچ درنگی را جایز نمی‌دید. خمینی، در اوایل آذر ۵۶ نامه‌ای خطاب به «آقایان علما» مخفیانه به ایران فرستاد و از آن‌ها خواست زودتر بجنبند! خمینی نوشته بود: «...امروز در ایران فرجه‌ای پیدا شده و این فرصت را غنیمت بشمارید... الان نویسنده‌های احزاب اشکال می‌کنند، اعتراض می‌کنند، نامه می‌نویسند و امضا می‌کنند. شما هم بنویسید و چند نفر از آقایان علما امضا کنند. مطالب را گوشزد کنید... اشکالات را بنویسید و به دنیا اعلام کنید اشکالات را بنویسید و به خودشان بدهید، مثل چندین نفر که ما دیدیم اشکال کردند و بسیاری حرف‌ها زدند و امضا کردند و کسی هم کارشان نکرد...» [۱۰]

تظاهرات ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ (جمعه سیاه)

بعد از تظاهرات سلسله‌وار و برگزاری یادبودهای چهارم پی در پی، رژیم به اقداماتی برای مهار اوضاع بحرانی کشور دست زد. در واقع می‌خواست با دست زدن به اصلاحاتی ناآرامی‌ها را فرو بنشانند، از جمله تعدیل سیاست‌های بلندپروازانه‌ی اقتصادی که باعث تورم شده بود و یا قائل شدن به بعضی آزادی‌های اجتماعی و سیاسی در مطبوعات، هم‌چنین از سخت‌گیری بر بازاریان و فروشندگانی خردپا کم کرد به این امید که اوضاع جامعه‌ی جوشان و انقلابی ایران را آرام کند که البته به صورت مقطعی هم موفق بود، به طوری که در دو ماه نخست تابستان ۱۳۵۷ ناآرامی عمده‌ای روی نداد و حتی چهارم کشتارهای ۲۲-۲۰ اردیبهشت آرام و بدون خونریزی برگزار شد و آموزگار نخست‌وزیر وقت با اطمینان گفت که «بحران پایان یافته است». اما در واقع این تنها آغاز بحران و آرامش تابستان آن سال، آرامش قبل از طوفان بود. [۱۱]

در بهار ۵۷، بروز یک رکود نسبی در وضعیت جنبش، آخرین فرصت را برای یک رفرم جدی در اختیار شاه گذاشت. اما او حاضر به دادن هیچ امتیاز جدی نشد. شاه حتی در نطق ۲۵ اردیبهشت خود علیه دولت‌های دموکراتیک غربی صحبت کرد. برخی از ناظران سیاسی، اما، در آیینی حوادث ایران، یک انفجار عظیم توده‌ای را پیش‌بینی می‌کردند، چیزی که شاه در آن موقع هرگز آن را نمی‌دید. در ۳۰ اردیبهشت ۵۷ بازرگان در نامه‌ای به شاه که برای معینان رییس دفتر مخصوص او فرستاد، نوشت: «چنانچه صاحب نظران مخالف را احضار فرمایید... اینجانب آمادگی و اشتیاق و درخواست خود را برای چنین مصاحبه‌ی تلویزیونی... اعلام می‌دارم و فکر می‌کنم شایسته‌ی مقام شاهنشاهی نیز چنین باشد که یک بار با معترضان خود به جای چماق و مسلسل و تانک با سلاح منطق و قانون روبرو شود.» [۱۲]

بر اثر سیاست‌های اقتصادی دولت و رکود اقتصادی، دستمزد کارگران نیز افت کرده و باعث بروز اعتصابات در بخش‌های صنعتی و کارگری شده بود و کارگران نیز به صف معترضین پیوسته بودند. کارگران علاوه بر اعتصاب، تظاهرات هم می‌کردند. نخستین تظاهرات پرشمار از این دست روز ۳۱ تیر در مشهد بود که به

درگیری انجامید و طبق آمارهای محافظه کارانه ۴۰ تن در آن کشته شدند. در هفتمین روز کشتار مشهد در اکثر شهرهای بزرگ مراسم یادبود برگزار شد. این مراسم در تهران، قم، تبریز، اصفهان و شیراز به درگیری خیابانی انجامید. در چند روز نخست ماه رمضان که از ۱۴ مرداد شروع شده بود تظاهرات خشونت‌باری در تبریز، مشهد، اهواز، بهبهان، شیراز و اصفهان برپا شد که خونین‌ترین آن‌ها در اصفهان بود. تظاهرکنندگان در اصفهان بیش‌تر قسمت‌های شهر را تصرف کردند. این درگیری دو روز به طول انجامید که رژیم با وارد کردن ارتش و کشتن حدود ۱۰۰ تن توانست کنترل شهر را به دست گرفته و حکومت نظامی اعلام کند. [۱۳] تظاهرات ۱۹ مرداد اصفهان، لرزه بر اندام رژیم انداخت. رشته‌های شاه درباره‌ی آزادی و دموکراسی پنبه شد و رژیم برای اولین بار در اصفهان به مدت یک ماه حکومت نظامی اعلام کرد. [۱۴] روز ۲۸ مرداد ۵۷ آتش‌سوزی در سینما رکس آبادان ایران را تکان داد. دولت و مخالفان هر کدام یکدیگر را متهم به ایجاد این آتش‌سوزی می‌کردند. فردای آن روز در تشییع کشته‌شدگان ۱۰۰۰۰ تن از مردم شرکت کردند و شعارهای ضد حکومتی سر دادند. خبرنگار واشینگتن پست نوشت: «مانند تظاهرات‌های نه ماه پیش تظاهرات آبادان هم یک پیام ساده داشت «شاه باید برود».

روز ۵ شهریور شاه شریف‌امامی را به جای آموزگار به نخست‌وزیری انتخاب کرد و نام دولت او را دولت آشتی ملی گذاشت. شریف‌امامی به سه کار برای آرام کردن اوضاع دست زد. تعطیل کردن کازینوها و قمارخانه‌ها، تغییر سال‌شمار شاهنشاهی و حذف پست وزیر مشاور در امور زنان. [۱۵] او هم‌چنین به اقدامات دیگری نیز دست زد از جمله بیشتر روحانیون عالی‌رتبه را که از ۱۳۵۴ در زندان بودند آزاد کرد. کمک‌های دولتی به حزب رستاخیز را قطع کرد. از اعضای فاسدتر خاندان پهلوی خواست تا برای مدت زیادی از کشور خارج شوند. هویدا از پست وزارت دربار برکنار شد. هژبر یزدانی سرمایه‌دار معروف دستگیر شد. دو نظامی عالی‌رتبه، پزشک مخصوص شاه و مدیر عامل هواپیمایی ملی ایران برکنار شدند. [۱۶] اما این ترفندها فایده‌ای نداشت و مردم ایران به چیزی کم‌تر از سرنگونی شاه راضی نبودند. شریف‌امامی با رهبران مخالفان به توافق رسید و مجوز راهپیمایی عید فطر را صادر کرد. مراسم عید فطر برگزار شد. طی آن مردم قرار تظاهرات بعدی را در ۱۵ شهریور گذاشتند که دولت مقررات منع تجمعات را پیش کشید، اما در ۱۶ شهریور تظاهرات عظیمی شکل گرفت که بیش از نیم میلیون از مردم تهران در آن شرکت کردند. این بزرگ‌ترین گردهمایی در ایران بود. قرار بعدی تظاهرات دهان به دهان بین مردم می‌چرخید: فردا، ۸ صبح، میدان ژاله.

راهپیمایی عظیم ۱۶ شهریور در دل حکومت هراس انداخت. شاه با پی بردن به این که مهار اوضاع را از دست می‌دهد، در شام‌گاه ۱۶ شهریور کابینه را وادار کرد در تهران و یازده شهر دیگر حکومت نظامی اعلام کند، به این ترتیب بعد از سال ۴۲ برای اولین بار در تهران حکومت نظامی برقرار شد. به این منظور شاه فرماندهی نظامی

تهران را به ارتشبد اویسی که در جریان قیام سال ۴۲ به «قصاب ایران» معروف شده بود سپرد. [۱۷] اولین اعلامیه‌ی فرمانداری نظامی تهران با امضای ارتشبد اویسی، مقررات حکومت نظامی را از ساعت ۶ صبح روز جمعه ۱۷ شهریور، به مدت ۶ ماه اعلام کرد. این اعلامیه مرتب از رادیو پخش شد. درگیری‌ها در صبح روز ۱۷ شهریور عمدتاً در محله‌های جنوب تهران و مرکز درگیری‌ها در میدان ژاله در شرق تهران بود. نیروهای ارتش برای مقابله با تظاهرکنندگان از هلیکوپترهای جنگی استفاده کردند. در میدان ژاله تانک‌ها و کماندوها به طرف مردم شلیک کردند و تعداد زیادی را به خاک و خون کشیدند.

بدین ترتیب ۱۷ شهریور به هرگونه شائبه زیر لوای «قانون اساسی» پایان داد و شعار «مرگ بر شاه» در میان توده‌های میلیونی تثبیت گردید. [۱۸] با کشتار ۱۷ شهریور دریایی از خون بین شاه و مردم پدید آمد. [۱۹] علی‌امینی در یک مصاحبه گفت: «شاه همه‌ی رشته‌های بین خود و مردم را پاره کرد.» [۲۰]

تظاهرات ۱۳ آبان ۵۷ دانشگاه تهران

علی‌رغم سرکوب خونین ۱۷ شهریور شاه بسیار درمانده بود. یک وزیر که روز ۱۸ شهریور شاه را دیده بود گفت: «شاه به اندازه‌ی ۱۰ سال پیر شده بود و لرزان راه می‌رفت و وقتی به بحث پیرامون اوضاع پرداخت به گریه افتاد...»

اگر تظاهرات، پشت رژیم را به لرزه درآورد، اعتصاب‌های عظیم در بخش دولتی و خصوصی، رگ‌های حیاتی او را قطع کرد. پس از ۱۷ شهریور، جنبش مردمی، با سلاح اعتصاب‌ها جبهه‌ی نیرومندی علیه رژیم شاه گشود و حلقوم او را به سختی فشرد.

روز ۱۳ آبان ۵۷ نیروهای گارد، تظاهرات دانشجویان و دانش‌آموزان را در دانشگاه تهران به گلوله بستند و برای اولین بار صحنه‌های سرکوب و کشته شدن دانشجویان از تلویزیون پخش شد. این گزارش توسط کارکنان بخش اخبار رادیو تلویزیون تهیه شده بود و خشم عمومی را نسبت به حکومت شاه بیش از پیش برانگیخت. علت این بود که کارکنان رادیو تلویزیون که از مدت‌ها قبل در اعتصاب بودند شرط بازگشتن به کار را رفع سانسور اعلام کرده بودند و به محض لغو سانسور اولین گزارش خبری بدون سانسور پخش شد و ولوله‌ای به پا کرد.

در ۱۵ آبان شاه شریف‌امامی را برکنار و ارتشبد ازهارای را به نخست‌وزیری برگزید.

شاه در روز ۱۴ آبان در معروف‌ترین نطقش گفت که «صدای انقلاب شما ملت ایران را شنیدم.» [۲۱]

کنفرانس گوادلوپ

از ۱۳ تا ۱۷ دی ماه ۵۷، کارتر، کالاهان، ژیسکاردستن و اشمیت در جزیره گوادلوپ (واقع در دریای کارائیب) به مذاکره در مورد مهم‌ترین مسائل جهانی (از جمله تحولات در ایران، کامبوج، آفریقای جنوبی، افغانستان، ترکیه و نفوذ شوروی در خلیج فارس) پرداختند. چهار مقام ارشد سیاسی آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان غربی در مورد رفتن شاه از ایران، وحدت نظر داشتند. جیمی کارتر در خاطرات خود به صراحت می‌نویسد: «متوجه شدم سه رهبر دیگر، پشتیبانی چندانی از شاه نمی‌کنند. آن‌ها در فکر تشکیل دولتی غیرنظامی بودند و همگی می‌گفتند، شاه هرچه زودتر باید برود. هم‌چنین در مورد انسجام و قدرتمند ماندن نیروهای مسلح با من هم عقیده بودند».

والری ژیسکاردستن، رئیس جمهور فرانسه نیز جریان مذاکرات کنفرانس گوادلوپ را در مورد اوضاع ایران، چنین توضیح می‌دهد: «جیم کالاهان (نخست‌وزیر انگلیس) اوضاع را واقع‌بینانه تحلیل کرد و گفت: کار شاه تمام است و راه‌حلی برای تغییر اوضاع وجود ندارد، بسیاری از آن‌ها با رژیم موجود همکاری و سازش داشته‌اند. این که ارتش بتواند نقش جایگزین را ایفا کند، مورد سؤال است... جیمی کارتر گفت: اوضاع ایران بسیار آشفته است؛ شاه دیگر نمی‌تواند دوام بیاورد. مردم ایران، دیگر او را نمی‌خواهند و از این پس، دولتی که حاضر باشد با او کار کند، وجود ندارد.»

دیدگاه‌های ژیسکاردستن نیز در همین نشست، این نظر را که «کار شاه تمام شده است» تقویت کرد؛ او گفت، اگر شاه بماند، ایران دچار جنگ داخلی خواهد شد، مردم زیادی کشته خواهند شد و ممکن است این وضع به بهره‌برداری کمونیست‌ها و مداخله‌ی شوروی بیانجامد. رئیس جمهور فرانسه حتی به کارتر توصیه کرده بود که «با مخالفان تماس بگیرد، به علت آن که در این مورد، پاریس بر اساس اطلاعات خصوصی، تصمیم گرفته است دور شاه را قلم بگیرد.»

«اطلاعات خصوصی» که ژیسکاردستن از آن سخن می‌گفت، معطوف بود به دیدار خصوصی میشل پونیا تووسکی، فرستاده‌ی ویژه رئیس جمهور فرانسه با شاه در دی‌ماه همان سال، و نیز تحلیلی که صادق قطب‌زاده با اطلاع خمینی، تهیه کرده و به الیزه فرستاده بود. [۲۲]

در واقع در این کنفرانس قدرت‌های جهان نیز به این نتیجه رسیدند که رژیم شاه رفتنی است و باید با مخالفان به توافق برسند.

وقایع بعد از ۱۷ شهریور تا نخست وزیری بختیار

بعد از ۱۷ شهریور حوادث شتاب روزافزونی پیدا کرد. اعتصابات گسترده‌ای تمام بخش‌های جامعه‌ی ایران را به حالت تعطیل درآورد و نفس رژیم را گرفت. روز ۱۱ مهر حزب رستاخیز از هم پاشید. دو روز قبل از آن جواد سعید دبیر کل حزب استعفا داده بود. روز ۱۴ مهر خمینی با ویزای رسمی از عراق وارد فرانسه شد. سولیوان سفیر آمریکا در ایران نامه‌ای برای کارتر فرستاد و در آن نوشت: «دیگر تردیدی وجود نداشت که شاه از حمایت افکار عمومی برخوردار نیست... در شرایط جدید می‌بایست موضوع روابط احتمالی آینده بین نظامیان و رهبران مذهبی را مورد توجه قرار دهیم. خطوط اصلی پیشنهادی من این بود که برای پایان بخشیدن به بحران فعلی... بین نیروهای انقلابی و نیروهای مسلح سازش به وجود آید... حصول توافق... به این صورت امکان‌پذیر است که آیت‌الله خمینی شخص معتدلی مانند بازرگان یا میناچی را به نخست وزیری انتخاب کند و بدین وسیله از روی کار آمدن حکومتی از نوع ناصر یا قذافی جلوگیری به عمل آید. حدس من این بود که رهبران مذهبی و شخص آیت‌الله خمینی چنین راه حلی را خواهند پذیرفت، زیرا هدف اصلی آن‌ها که حذف شاه بود، در چارچوب چنین توافقی عملی می‌شد...» به این ترتیب کارتر به این نتیجه رسید که ممکن است حفظ شاه در قدرت امکان‌پذیر نباشد. [۲۳]

۶ آذر کارمندان اعتصابی بانک مرکزی ایران، سندی را منتشر کردند که نشان می‌داد ۱۷۸ تن از وابستگان رژیم در دو ماه شهریور و مهر ۵۷، دو میلیارد و چهارصد هزار دلار را از ایران به بانک‌های خارج از کشور انتقال داده‌اند. انتشار این لیست، به نفرت مردم از رژیم شاه هرچه بیش تر دامن زد.

شب اول محرم برابر با ۱۰ آذر، در سراسر کشور تظاهرات بود. مردم روی پشت بام‌ها رفته و علیه رژیم شعار می‌دادند. گفته می‌شود در اثر تیراندازی مأموران حکومت نظامی، قریب به هزار تن از مردم تهران کشته شدند. ۱۱ و ۱۲ آذر در اعتراض به کشتار روز پیش، مردم کفن‌پوش به خیابان‌ها ریختند. درگیری‌ها خونین بود. رادیوهای خارجی تعداد کشته‌شدگان را ۳ هزار نفر ذکر کردند. از این پس تقریباً هر روز، شهرهای مختلف ایران شاهد تظاهرات، تحصن‌ها و اعتصاب‌های مردم و درگیری‌های خونین با دولت نظامی بود. روز تاسوعا، ۱۹ آذر، به دعوت آیت‌الله طالقانی، بزرگ‌ترین راهپیمایی در تهران برگزار شد. شعارها تحت کنترل بود. هدف بسیج حداکثر توده‌های مردم در یک حرکت آرام و فراگیر بود. راهپیمایی روز عاشورا اما بزرگ‌ترین راهپیمایی تاریخ ایران بود. به نوشته‌ی سولیوان «در نتیجه‌ی توافقی که صورت گرفته بود» راهپیمایی بدون درگیری پایان یافت. اما توده‌های میلیونی شعارها را خود تعیین نمودند. در رفراندوم عاشورا «مرگ بر شاه» به ثبت داده شد. [۲۴]

نخست‌وزیری بختیار

شاه که در اثر مقاومت و پایداری مردم و تظاهرات و اعتصابات‌های پی‌درپی و طولانی و بی‌اثر بودن سرکوب و هم‌چنین از هم‌پاشیدگی رژیمش در مانده شده بود و دولت نظامی از هاری هم‌دردی را دوا نکرده بود، ناچار به عنوان آخرین راه‌حل و برای مهار اوضاع و حفظ سلطنتش به دکتر سنجابی و دیگر رهبران جبهه‌ی ملی روی آورد تا به اصطلاح دولت وحدت ملی تشکیل بدهند، اما آن‌ها در اثر فشار افکار عمومی و هم‌چنین به خاطر این که شاه قبول نکرد که دست از فرماندهی نیروهای مسلح بردارد، به توافق با شاه نرسیدند. در نهایت بختیار یکی دیگر از رهبران جبهه‌ی ملی با شرط این که شاه کشور را ترک کند و قول بدهد که سلطنت کند نه حکومت و هم‌چنین ۱۴ نفر از نظامیان سرسخت مانند اویسی را تبعید کند، قبول کرد که ریاست یک دولت غیر نظامی را به عهده بگیرد. شاه بی‌درنگ این پیشنهاد را پذیرفت و در تاریخ ۹ دی بختیار نخست‌وزیر شد. در پی این اقدام جبهه‌ی ملی بختیار را اخراج کرد. [۲۵]

خروج شاه از ایران

بختیار بعد از قبول نخست‌وزیری به اقداماتی دست زد تا مخالفان را راضی کند. او اعلام کرد که شاه به زودی کشور را ترک خواهد کرد و حکومت نظامی لغو خواهد شد و انتخابات آزاد برگزار خواهد کرد. هم‌چنین تعدادی از وزرای پیشین را دستگیر کرد و زندانیان سیاسی بیشتری را آزاد کرد و قول داد که ساواک را منحل کند. دارایی‌های بنیاد پهلوی را ضبط کرد و گفت که خمینی می‌تواند به ایران بازگردد. همین‌طور شورای سلطنت را تشکیل داد تا وظایف قانونی شاه را انجام دهد. از طرفی هشدار می‌داد که اگر مخالفان در برابر کوشش‌های او برای برقراری حکومت مشروطه مانع ایجاد کنند ارتش دیکتاتوری نظامی خشن را به وجود خواهد آورد. هیچ‌کدام از این اقدامات کارگر نیفتاد و در ۱۵ دی صدها هزار نفر در شهرهای بزرگ راهپیمایی کردند و خواستار برکناری بختیار شدند. در ۱۸ دی توده‌های پرشماری از جمله نیم میلیون نفر در مشهد در گرامی‌داشت کشته‌شدگان ماه گذشته مراسم سوگواری و تظاهرات برگزار کردند. در ۲۳ دی نیز حدود ۲ میلیون نفر در سی‌شهر راهپیمایی کردند و خواهان بازگشت خمینی، برکناری شاه و استعفای بختیار شدند. [۲۶]

از طرفی بعد از کنفرانس گوادلوپ که نتیجه‌ی آن رضایت کارتر به خروج شاه از ایران بود سیاست دولت آمریکا در مورد ایران اعلام شد که: «دولت آمریکا هرگونه امیدی را برای حفظ کامل شاه از دست داده است و در عوض بر حمایت خود از یک دولت غیرنظامی تاکید می‌کند.»

از این پس در تهران دیدارها و مذاکرات بین بازرگان و بهشتی و بختیار و قره‌باغی از یک سو و بین بهشتی و بازرگان و سولیوان و ژنرال هایزر فرستاده‌ی ویژه نظامی کارتر به تهران از سوی دیگر جریان داشت. سولیوان پس از توافق‌هایی که در تهران صورت گرفته بود به کارتر پیشنهاد کرد که برای مذاکره با خمینی یک مقام ارشد را به پاریس بفرستد و کارتر از طریق نمایندگان ژیسکار دستن، به خمینی پیام داد که آمریکا پذیرفته که شاه کنار برود. ۲۰ دی به گزارش خبرگزاری‌ها دولت آمریکا از نیروهای مسلح ایران خواست که از دست زدن به یک کودتا بپرهیزند. شاه بعداً در کتاب «پاسخ به تاریخ» نوشت: «هایزر توانسته بود تیمسار قره‌باغی رئیس ستاد ارتش را جذب کند... قره‌باغی از قدرت خود برای جلوگیری از کودتا علیه خمینی استفاده کرد.» سایروس ونس، وزیر خارجه آمریکا، اعلام کرد که شاه باید ایران را ترک کند و در غیاب او شورای سلطنت تشکیل شود. سولیوان به اتفاق هایزر به دیدار شاه رفتند و پیام واشینگتن، مبنی بر ضرورت ترک ایران را به وی رساندند. ۲۳ دی شورای سلطنت به ریاست سیدجلال تهرانی، تشکیل شد. بهشتی و یدالله سبحانی نیز از کاندیداهای حضور در این شورا بودند.

۲۵ دی ارتشبد قره‌باغی، ضمن رد کودتا از طرف ارتش گفت: «هرگونه تمرد و عمل خودسرانه به شدت سرکوب خواهد شد. هر نظامی که به کودتا دست بزند، به عنوان یاغی، مجازات خواهد شد.»

۲۶ دی شاه و فرح با چشمان اشک‌بار ایران را ترک کردند و عازم مصر شدند. شاه قبل از حرکت، از ارتشبد قره‌باغی، رئیس ستاد ارتش، خواست که سران ارتش را از دست زدن به کودتا باز دارد. با خروج شاه، انفجاری از شادی در ایران رخ داد. مجسمه‌ی شاه در بسیاری از شهرها پایین کشیده شد. مردم در سراسر ایران جشن و شادی برپا کردند و روزنامه‌ی اطلاعات با تیتر درشت نوشت «شاه رفت». [۲۷]

۲۹ دی به مناسبت اربعین ۲ میلیون نفر در تهران راهپیمایی کردند. روزنامه‌ها از این راهپیمایی به عنوان «عظیم‌ترین راهپیمایی سیاسی مذهبی تاریخ» یاد کردند.

آزادی آخرین دسته‌ی زندانیان سیاسی

روز ۳۰ دی پس از چندین روز تجمع مردم در مقابل سردر اصلی زندان قصر و شعارهای آن‌ها مبنی بر آزادی زندانیان سیاسی و هم‌چنین بعد از تحصن خانواده‌های زندانیان در کاخ دادگستری، رژیم مجبور به آزادی آخرین دسته‌ی زندانیان سیاسی که ۱۲۶ نفر بودند شد. قبل از آزادی زندانیان، مقامات زندان مسعود رجوی برجسته‌ترین زندانی سیاسی ایران و رهبر مجاهدین خلق را به بالکن بالای سردر زندان آوردند که به مردم اطمینان بدهد که آن‌ها آزاد خواهند شد تا مردم پراکنده شوند، چرا که ساعت منع عبور و مرور نزدیک بود. بنا

به گزارش شاهدان صحنه وقتی مسعود رجوی روی بالکن آمد یکی از وابستگان به حکومت اعلام کرد که تمام زندانیان مورد عفو قرار گرفته‌اند و آزاد خواهند شد که در همین حین مسعود رجوی میکروفون را از دست او گرفت و خطاب به مردم گفت: «ما همه این آزادی را مدیون شما ملت هستیم نه شخص دیگری یا گروهی خاص، عفوی در کار نیست. اینجا کسی جرمی مرتکب نشده است که عفو و بخشش بطلبد. اگر کسی در این میان باید عفو و بخشودگی بدهد؛ این ما هستیم.»

آمدن خمینی از پاریس به ایران

دولت بختیار فرودگاه‌ها را بسته بود. خمینی بعد از توافقات با آمریکایی‌ها و اطمینان از این که ارتش هم کودتا نخواهد کرد در صدد آمدن به ایران بود. در ۷ و ۸ بهمن در جریان اعتراض به بسته بودن فرودگاه برای جلوگیری از آمدن خمینی به ایران ۲۸ نفر در تهران کشته شدند. در ۱۲ بهمن خمینی در میان آن چه روزنامه‌ها «بزرگ‌ترین استقبال تاریخ» نامیدند وارد تهران شد. جمعیت استقبال‌کننده صفی به طول ۲۳ کیلومتر را تشکیل می‌داد. [۲۸] بیش از ۳ میلیون نفر برای استقبال از بازگشت او به خیابان‌ها ریختند. [۲۹]

سقوط نظام شاهنشاهی

۱۴ بهمن صدها همافر با لباس رسمی به دیدار خمینی رفتند. انتشار عکس این دیدار در روزنامه‌ی کیهان ۱۹ بهمن در میان نیروهای نظامی غلغله به پا کرد. ۱۵ بهمن خمینی بازرگان را به نخست‌وزیری منصوب کرد و گفت «مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است. قیام برضد خداست و کفر است.»

۲۰ بهمن عباس امیرانتظام مشاور بازرگان گفت: بازرگان و اردبیلی در منزل سحابی با سولیوان دیدار کرده و درباره راه‌های انتقال مسالمت‌آمیز قدرت دولتی گفتگو کردند. پیش از این نیز، به نوشته ابراهیم یزدی، بهشتی به خمینی تأکید کرده بود که تماس با سران نظامی را «به طور قطع مفید و عدم تماس را مضر می‌دانم» و خمینی پاسخ داده بود: «تماس بگیرید، دلگرم کنید و اطمینان بدهید که حال ارتشی‌ها خوب خواهد شد.» از روز ۱۹ بهمن راهپیمایی‌ها و تظاهرات در تهران و شهرستان‌ها فضا را ملتهب کرده بود. در همین روز در منطقه‌ی فرح‌آباد تا تهران‌نو درگیری‌هایی بین گارد جاویدان و همافران رخ داده بود. روز جمعه ۲۰ بهمن جرقه‌ی اصلی انفجار در مرکز فرماندهی نیروی هوایی (پایگاه دوشان تپه) زده شد. پرسنل نیروی هوایی با مشاهده‌ی فیلم مراسم بازگشت خمینی به ابراز احساسات پرداختند. سپس لشکر گارد برای خاموش کردن آن‌ها وارد عمل شد. تیراندازی شدید بود. گفته می‌شود به کمک یک سرباز گارد که علیه فرمانده خود شورش کرده بود، انبار تسلیحات و مهمات گشوده شد. پرسنل هوایی مسلح شدند و درگیری با گارد شاهنشاهی گسترش یافت. روز ۲۱

بهمن مردم با شنیدن این خبر از هر جای تهران به سوی نیروی هوایی در فرح آباد سرازیر شدند و به حمایت از پرسنل نیروی هوایی پرداختند. ظهر همین روز در تهران نو، مردم سه تانک لشکر گارد را به تصرف درآوردند. نبردهای خونین در خیابان‌ها لحظه به لحظه گسترش می‌یافت. فرمانداری نظامی تهران از بعدازظهر ۲۱ بهمن مقررات منع عبور و مرور اعلام کرد. اما هیچ کس به آن وقعی نگذاشت. شام گاه ۲۱ بهمن فرمانداری نظامی تهران طی اعلامیه‌ای از نیروهای خود خواست خیابان‌ها را ترک کنند و به یکان‌های خود مراجعت نمایند. در بسیاری از قرارگاه‌ها سربازان سلاح‌های خود را رها کرده از دیوارها گریختند. پادگان جمشیدیه به دست مردم سقوط کرد و عده‌ای از مقام‌های زندانی رژیم شاه از آنجا فرار کردند. اکنون گروه‌های مختلف مردم درحالی که نیروهای مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی در میانشان بودند، دژها و مراکز قدرت نظامی و پلیسی شاه را یکی بعد از دیگری تسخیر می‌کردند. اداره‌ی تسلیحات ارتش به دست مردم فتح شد و در انبارهای اسلحه به روی آن‌ها گشوده شد. کلانتری‌ها یکی پس از دیگری سقوط کردند. خیابان‌ها به سرعت توسط مردم سنگربندی شد. ستاد نیروی هوایی نیز در ۲۱ بهمن سقوط کرد و همافران، گارد سلطنتی را مورد تهاجم قرار دادند. ۲۲ بهمن تهران در آتش و شور و خون می‌سوخت. مرکز شهربانی کل به دست مردم به آتش کشیده شد. پادگان عباس آباد بدون مقاومت تسلیم شد. نمایندگان مجلس شورا و سنا اعلام وفاداری کردند. مجلس سنا طی اطلاعیه‌ای انحلال خود را اعلام کرد. شورای فرماندهان ارتش به ریاست ارتشبد قره‌باغی جلسه‌ای تشکیل داد و شرکت کنندگان پس از بررسی اوضاع بحرانی ارتش، شهربانی و ساواک، اعلام بی‌طرفی کردند. در ساعت ۳۰:۱۰ دقیقه‌ی بامداد روز ۲۲ بهمن شورای عالی ارتش که تمامی قوای نظامی، انتظامی و امنیتی را دربرمی‌گرفت، با فرمان بازگشت نیروها به پادگان‌ها اعلام بی‌طرفی کرد. این اعلامیه که در ساعت یک بعدازظهر از رادیو ایران پخش شد، موجب فروکش کردن درگیری‌ها شد. [۳۰] ساعت ۶ بعد از ظهر رادیو اعلام کرد: «این جا تهران است، صدای حقیقی ایران، صدای انقلاب» [۳۱]

به این ترتیب انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران پیروز شد و بساط حکومت دیکتاتوری پهلوی برای همیشه از ایران برچیده شد.

پانویس

دکتر حسین فاطمی، به دستور شاه اعدام شد

قیام ۳۰ تیر مردم ایران در حمایت از مصدق

همه مردان شاه - صفحه ۷۱

قیام ۳۰ تیر مردم ایران در حمایت از مصدق

همه مردان شاه

دکتر حسین فاطمی، به دستور شاه اعدام شد

ایران بین دو انقلاب - یرواند آبراهامیان

ایران بین دو انقلاب ص ۶۲۳ - یرواند آبراهامیان

ایران بین دو انقلاب ص ۶۲۳ تا ۶۲۷ - یرواند آبراهامیان

انقلاب طلوع یا غروب - سعید خدایی صفت

ایران بین دو انقلاب - یرواند آبراهامیان

انقلاب طلوع یا غروب

ایران بین دو انقلاب - یرواند آبراهامیان

انقلاب طلوع یا غروب

انقلاب طلوع یا غروب

ایران بین دو انقلاب

ایران بین دو انقلاب

انقلاب طلوع یا غروب

ایران بین دو انقلاب

انقلاب طلوع یا غروب

انقلاب طلوع یا غروب

گوادلوپ؛ تیر خلاص نظام پادشاهی - بی بی سی فارسی

انقلاب طلوع یا غروب

انقلاب طلوع یا غروب

ایران بین دو انقلاب

ایران بین دو انقلاب

انقلاب طلوع با غروب

انقلاب طلوع یا غروب

ایران بین دو انقلاب

انقلاب طلوع یا غروب

ایران بین دو انقلاب